



سرطان امید و درمان

نویسنده: لیز بوربو
مترجم: هستی عباسی
ویراستار: داود امیراحمدی

سرشناسه	: بوربو، لیز، ۱۹۴۱ - م. Lise ,Bourbeau
عنوان و نام پدیدآور	: سرطان: امید و درمان/ نویسنده لیز بوربو؛ مترجم هستی عباسی؛ ویراستار داود امیراحمدی.
مشخصات نشر	: مشهد: رنگین کتاب، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۸ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۴۵-۱۵-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: Le Cáncer : un libro que da esperanza, ۲۰۱۶.
موضوع	: سرطان -- بیماران -- روان‌شناسی
موضوع	: Psychology -- Patients -- Cancer
موضوع	: سرطان -- جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع	: aspects Psychological -- Cancer
شناسه افزوده	: عباسی، هستی، ۱۳۵۶ - ، مترجم
شناسه افزوده	: امیراحمدی، داود، ۱۳۴۱-، ویراستار
رده بندی کنگره	: RC۲۶۲
رده بندی دیویی	: ۶۱۶/۹۹۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۵۹۲۵۲۷
وضعیت رکورد	: فیبا



نام کتاب: سرطان امید و درمان

نویسنده: لیز بوربو

مترجم: هستی عباسی

ویراستار: داود امیراحمدی

ناشر: رنگین کتاب

صفحه آرای: سیمای هنر شرق

نوبت چاپ: قطع رقعی / اول بهار ۱۴۰۰

چاپ و صحافی: دقت

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

تعداد صفحه: ۲۰۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۴۵-۱۵-۶

قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

مرکزپخش: تهران، سهروردی شمالی، خیابان خرمشهر، خیابان صابونچی، کوچه ایازی، پلاک ۱۰، واحد سه غربی
 تلفن: ۰۹۳۶۹۳۰۷۹۶۱

تقدیم به خواهر عزیزم سارا
که در کودکی روح شاد و مهربانش به خانه بازگشت

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۶	تشکر.....
۷	پیش نویس.....
۱۱	فصل اول آمار جالب.....
۱۷	فصل دوم توضیحات علمی و متافیزیکی سرطان.....
۳۶	فصل سوم تأثیر زخمهای طرد شده گی.....
۵۷	فصل چهارم چرا؟.....
۷۹	فصل پنجم واقعیت‌های آشکار.....
۱۰۳	فصل ششم بخشش: تنها راه حل.....
۱۳۱	فصل هفتم اهمیت تصمیم‌گیری.....
۱۴۷	فصل هشتم نحوه مدیریت سرطان.....
۱۶۲	فصل نهم کشف قدرت عشق.....

با تشکر

با تشکر از همه کسانی که منبع تجربیات این کتاب هستند.
با تشکر از شما که پذیرفتید با استناد به این کتاب بتوانم برای کمک به عموم مردم وسیله شوم.
با تشکر ویژه از دنیز که پذیرفت از تمام جزئیات بخشش او با مادرش در این کتاب استفاده نمایم.
با تشکر از همه کسانی که من را برای نوشتن این کتاب تشویق کردند، به ویژه داماد عزیزم ژان پیر گاگون - مدیر شرکت - ETC - conditions
که در این رابطه ایده اولیه را داشتند.
با تشکر از همه پزشکان و درمانگرانی که به این فکرند سرطان را با عشق می‌توان درمان کرد و این باعث ترغیب من برای نوشتن این کتاب شد.
با تشکر از شما خوانندگان عزیز، که به اندازه کافی شجاع بوده تا بتوانید تجربیات پیشنهادی این کتاب را امتحان نمایید و امیدوارم با تمام وجودم به تغییر آمارهای عمومی سرطان برای بهتر شدن در سال‌های آینده کمک کنیم.
من نیز به عنوان مترجم از افسانه دختر عموی عزیزم که در تهیه این کتاب نقش داشتند و همینطور مهندس امیراحمدی که ویراستاری فارسی آن را انجام دادند صمیمانه تشکر میکنم. امیدوارم که با ذهنی باز و قلبی سرشار از عشق به خود پذیرای مطالب مفید این کتاب باشید. عشق همواره در زندگیتان جاری باشد.

پیش‌گفتار نویسنده

در نتیجه تقاضای فزاینده در مورد شناسایی علل سرطان و به پیشنهاد ناشر تصمیم گرفتم کتابی با این موضوع بنویسم. می‌دانم در حال حاضر چندین اثر از نویسندگان خوب وجود دارد که در مورد سرطان نوشته‌اند، اما می‌خواهم از طریق این کتاب، نتیجه‌ای که در طول سی سال کسب کرده‌ام را با شما در میان بگذارم.

با معاشرت و گفتگو با بسیاری از مبتلایان به سرطان که در کارگاه‌های دانش‌زندگی من شرکت نمودند، به تدریج به نتایجی رسیدم که در این کتاب آمده است.

باید اعتراف نمایم در ابتدا مدت طولانی تردید داشتم، زیرا علت یا منشاء بیماری‌ها موضوعی گسترده و بحث‌برانگیز است. به خوبی می‌دانم که در ده سال آینده مسائل بیشتری را خواهم آموخت و نباید صبر کرد تا قبل از نوشتن چنین کتابی همه چیز را بدانم. در حقیقت، غیرممکن است که همه چیز را بدانیم و این همان دلیلی است که همواره تمایل به ادامه به تدریس دارم. چرا که تدریس، منبع دانش و اکتشافات جدید است.

هم‌چنین از چند عضو خانواده و دوستانی که به سرطان مبتلا شده‌اند، چیزهای زیادی آموختم که برخی از آن‌ها بهبود یافته و برخی دیگر فوت کردند و هم‌چنین نمونه‌هایی از تجربیات بسیاری از افراد با نام‌های ساختگی و صد البته با اجازه آن‌ها در این کتاب آمده است.

به شما خاطرنشان می‌کنم، آن‌چه خواهید خواند، ثمره تمام مشاهداتم خواهد بود. وانمود نمی‌کنم که حقیقت را می‌دانم. هدفم در این کتاب، متقاعد

کردن کسی به آن چیزی نیست که کشف کرده‌ام. مهم‌تر از همه، می‌خواهم آن‌چه کنجکاو را در درونم ایجاد کرده و به بهبود کیفیت زندگی و بسیاری دیگر کمک کرده است را به اشتراک بگذارم. هدف اصلی من این است که به خوانندگانم گواهی دهم و امیدوارم آن‌چه در درون شما طنین انداز خواهد شد، پاسخ‌گوی مطلوبی به نیازهای شما باشد.

در ادامه هم‌چنین متوجه خواهید شد که هیچ کتابشناسی در انتهای کتاب وجود ندارد و خیلی اوقات منبع اکتشافاتم را ذکر نمی‌کنم. در واقع، چهل سال است که کتاب می‌خوانم بدون آن‌که لزوماً به منبع یادگیری توجه داشته باشم. اگر نیاز به شواهد و مدارکی داشته باشید، نشان می‌دهد که این کتاب را با ذهنیت می‌خوانید و بنابراین، این خطر وجود دارد که نفس، کنترل شما را به دست گرفته باشد.

هر کتابی که در جهت رشد یا معنویت نوشته شده، باید با احساس خواننده شود. این بدان معناست که وقت گذاشتن برای بررسی این‌که آیا چیزی که تازه خوانده‌اید باعث می‌شود، احساس خوبی داشته باشید یا نه. این‌گونه است که شما می‌توانید به عنوان فرد نهایی که تصمیم می‌گیرد چه چیزی را می‌خواهد از مطلب حفظ کند، آن را تشخیص دهید.

در طول کتاب، عبارات قاب‌بندی خاصی وجود دارد که ممکن است مکتبی را برای شما ایجاد کند. به شما پیشنهاد می‌کنم این جملات را سه بار بخوانید، بررسی کنید که چه احساسی دارید و به آن‌ها اجازه دهید راه خود را در درون شما ایجاد کنند. سپس، اگر واقعاً می‌خواهید بدانید که برای شما خوب است، باید بارها و بارها آن را تجربه کنید.

از این گذشته، هر اعتقادی را باید تنها و فقط برای پذیرش رفا و کیفیت بهتر زندگی پذیرفت. بنابراین هر اعتقادی که تصمیم به رعایت آن دارید باید برای شما هوشمند باشد. من هم‌چنین به شما یادآوری می‌کنم که تمام اعتقادات موقتی است، زیرا اتفاق جدیدی می‌تواند رخ دهد که باعث شود آن را تغییر دهید.

تعریف باور برای نگه داشتن حقیقت است. آن‌چه در بعضی مواقع برای شما صادق است، لزوماً برای بقیه عمرتان صادق نیست. به عنوان مثال، ممکن

است درست باشد که توصیه نمی‌کنند کودک پنج ساله با یک غریبه در خیابان صحبت کند. اگر این کودک پس از بزرگ شدن، همچنان از این توصیه پیروی کند، این امر می‌تواند مشکلات جدی برای او ایجاد کند.

رویکرد پیشنهادی در این کتاب کاملاً مکمل هر رویکرد دیگری است که فرد مبتلا به سرطان از آن استفاده کرده است، زیرا عمدتاً متافیزیکی و از همه مهم‌تر معنوی است. هدفم این است که با کشف سمت پنهان سرطان به شما کمک کنم تا آرامش درونی پیدا کنید.

این کتاب برای همه افراد مبتلا به سرطان در نظر گرفته شده است و یا کسی که در نزدیکی شما مبتلا به سرطان بوده و یا از آن می‌ترسد. این مخصوصاً برای کسانی است که می‌خواهند راهی برای محافظت از خود پیدا کنند. در واقع، دلیل اصلی این کتاب جلوگیری از سرطان است که با خواندن معهود آمارهای موجود در فصل اول، خواهید دانست که چرا زمان آن رسیده آمارها را تغییر دهیم.

هدف دوم من کمک به شما برای جلوگیری از دیدن سرطان به عنوان سد معبر است یا دشمنی که باید به هر قیمتی با او مبارزه کنیم یا علیه آن باید به خاطر ناتوانی، خودمان را کنار بکشیم. می‌خواهم به شما کمک کنم تا بدانید که چه قدر این سرطان می‌تواند به یک دوست تبدیل شود که اساساً می‌خواهد پیام امید به شما بدهد، راهی برای یافتن آرامش درونی است.

می‌خواهم روشن نمایم، این کتاب را افرادی که تا به حال کتاب‌های من را نخوانده یا در کارگاه‌های من شرکت نکرده‌اند، می‌توانند آن را بخوانند. به همین دلیل است که معنی مفاهیمی را درباره این آموزش توضیح می‌دهم، که ممکن است برای کسانی که قبلاً آن را می‌شناسند تکراری به نظر برسد.

رنگ‌های جلد کتاب، مطابق با کلیه کتاب‌های من، مرتبط با مطالبش انتخاب شده است. در واقع، هر آن‌چه در این سیاره زندگی می‌کند یک رنگ دارد و هر رنگ به طور خاص چیزی را منعکس می‌کند و ناخودآگاه بر آن‌چه لمس می‌کند تأثیر می‌گذارد.

رنگ صورتی تنش را تسکین می‌بخشد و تأثیر مثبتی بر بدن و روح می‌گذارد. در حقیقت، این اولین رنگی است که باعث می‌شود احساس کمبود و وزن خاطرات بد را احساس نکنیم.

رنگ فیروزه‌ای متشکل از آبی و سبز است که باعث پاکسازی و متعادل کننده رنگ سبز و همچنین آرامش آبی می‌شود. فیروزه همچنین سیستم ایمنی بدن را تحریک و باعث بهبودی می‌شود و به بهبودی بیماری کمک می‌کند. این رنگ امید و اعتماد به نفس زیادی را ایجاد می‌کند. علاوه بر این، همیشه هنگام نوشتن عنوان کتاب‌هایم از رنگ بنفش استفاده می‌کنم. این رنگ جلوه خاصی دارد که به شما کمک می‌کند بیشتر با احساس خود بخوانید و نه با ذهن.

معنی کلمه سرطان

بقراط این فیزیکیان بزرگ که پدر پزشکی محسوب می‌شود به این کلمه اعتبار داد که از کلمات سرطان و کارسینوما برای توصیف دو شکل تومور استفاده کرد. در زبان یونانی این کلمات به خرچنگ اشاره دارد زیرا رشد این بیماری او را به یاد شکل خرچنگ می‌انداخت.

چهارصد سال بعد، فیزیکیان رومی، اصطلاح یونانی "سلسوس" را با استفاده از واژه لاتین سرطان ترجمه کرد.

یک فیزیکیان رومی دیگر به نام گالن بعداً از واژه لاتین ONCOS حدود صد سال بعد برای توصیف تومور استفاده کرد و این کلمه همچنان توسط متخصصان سرطان، آنکولوژیست‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.



فصل اول
آمار جالب

امید و درمان
سید طاب

آمار جالب

آمار بی‌شماری در مورد سرطان در اینترنت وجود دارد. من از این فصل استفاده می‌کنم تا برخی از آن‌ها را به شما نشان دهم و خصوصاً برای این که تصویری جهانی‌تر از اهمیت این بیماری داشته باشید. در حال حاضر از هر چهار نفر یک نفر بر اثر سرطان می‌میرند. از طرف دیگر، وقتی یک پزشک بیان می‌کند: شما تومور سرطانی دارید، لزوماً نمی‌گوید شما در حال مرگ هستید. در این مرحله سوال مهم آن است که چرا تصمیم نمی‌گیریم یکی از آن سه نفر باشیم که زنده می‌ماند؟

امروز در مورد این بیماری بسیار می‌شنویم. اما پیش از این، جرات نمی‌کردیم در مورد آن خیلی صریح صحبت کنیم. با این حال، به راحتی می‌توان فهمید که چرا بسیاری از مردم از آن می‌ترسند. چندی پیش، آرایشگرم به من گفت که بیست سال پیش، او حدود یک بار در هفته در اتاق نشیمن خود درباره سرطان شنیده است. حالا چندین بار در روز این اتفاق می‌افتد. چه مربوط به خود شخص باشد و چه شخص نزدیکش، سرطان نه تنها در آرایشگاه بلکه در همه جا در محافل شخصی و حرفه‌ای به یک موضوع بسیار رایج گفت و گو تبدیل شده است.

از زمان تأسیس مدرسه‌ام با پزشکان زیادی هم‌کاری کردم و اکثر آن‌ها با من موافق هستند که وقتی بیمار با یک مشکل جدید هم چون سرطان مراجعه می‌کند، این بیماری در افکار آن‌ها بیشتر دیده می‌شود تا اصل بیماری. به طوری که غالباً پیش از رسیدن به نتایج آزمایش، ترسی عظیم را در درون خود تجربه می‌کنند. از این رو به سختی می‌توان آن‌ها را مقصر دانست.

فصل اول آمار جالب / ۱۳

برای اطلاعات شما، آمار انجمن سرطان کانادا در سال ۲۰۱۲ آورده شده است. در این جا سعی ندارم آمار به روز را نشان دهم بلکه سعی دارم به انواع و میزان و این که شامل چه گروه های سنی بوده و این که مبتلایان چه کسانی هستند بپردازم:

- ۱۸۶،۴۰۰ مورد جدید سرطان (شامل ۸۱،۳۰۰ مورد سرطان پوست ، غیر از ملانوما).
- ۷۵،۷۰۰ مورد مرگ ناشی از این بیماری.
- بیش از ۵۰٪ از این موارد سرطان ریه ، کولورکتال (روده بزرگ روده)، پروستات و پستان است.
- بیش از یک چهارم (۲۷٪) از کل مرگ و میرهای ناشی از سرطان ناشی از سرطان ریه است.
- ۱۲٪ از کل مرگ و میرها مربوط به سرطان کولورکتال است.
- ۶۹٪ موارد جدید سرطان و ۶۲٪ مرگ و میر ناشی از سرطان در افراد ۵۰ تا ۷۹ ساله مشاهده می شود.
- بین ۲۰ تا ۵۰ سال سن ، سرطان در زنان بیشتر است.
- قبل از ۲۰ سالگی و بالاتر از ۵۰ سالگی، این میزان برای آقایان بیشتر است.

از ۳۵۰۰۰،۰۰۰ کانادایی در سال ۲۰۱۲ ، ۱۷،۴۰۰،۰۰۰ مرد و ۱۷،۶۰۰،۰۰۰ زن بودند. در این جا به طور دقیق تر آمار مربوط به موارد جدید و مرگ و میر (به ترتیب اهمیت) برخی از سرطان ها برای زنان و مردان کانادایی در سال ۲۰۱۲ ذکر شده است. توجه داشته باشید که تنها شش مورد مهم سرطان در این مورد ذکر شده است، بنابراین درصد مرگ از آن چه در بالا ذکر شد مهم تر است.

در بین مردان ، ۹۷،۶۰۰ مورد جدید سرطان و در مجموع ۳۹،۵۰۰ مرگ و میر یا تقریباً ۴۰٪ مرگ و میر مشاهده شده است. موارد ابتلا و فوت:

- ریه ۱۳،۳۰۰ مورد، منجر به فوت ۱۰،۸۰۰ نفر
- روده بزرگ ۱۳،۳۰۰ مورد، منجر به فوت ۵۰۰۰ نفر

- پروستات ۲۶،۵۰۰ مورد، منجر به فوت ۴۰۰۰ نفر
- لوزالمعده ۲۲۰۰ مورد، منجر به فوت ۲۱۰۰ نفر
- سرطان خون ۳،۵۰۰ مورد، منجر به فوت ۳۲۰۰ نفر
- معده ۲،۱۰۰ مورد، منجر به فوت ۳۵۰ نفر

در بین زنان کانادایی، ۸۸۸۰۰ مورد جدید سرطان و در کل ۳۶۲۰۰ مرگ و میر، با میانگین مرگ و میر مشابه مردان، تقریباً ۴۰٪ است.

در مردان، ما بیشتر در مورد سرطان پروستات می‌شنویم، فقط این که بدانیم در مقایسه با تعداد موارد ذکر شده، کم‌ترین درصد مرگ و میرها را دارد. در سال ۲۰۱۲ هر روز ۷۳ کانادایی متوجه می‌شدند که مبتلا به سرطان پروستات هستند، در حالی که هر روز ۱۱ نفر از آن‌ها می‌مردند.

سرطان پستان در خانم‌ها بسیار مشابه است. ما در مورد آن چیزهای زیادی می‌شنویم، این بیماری با کم‌ترین درصد مرگ و میر است. شصت و دو زن کانادایی هر روز به سرطان پستان مبتلا می‌شوند و هر روز حدود ۱۴ نفر از آن‌ها می‌میرند. این کاهش در میزان مرگ و میر عمدتاً به برنامه‌های غربالگری این سرطان‌ها مربوط می‌شود، که به تشخیص سریع‌تر موارد جدید کمک می‌کند. در کل، میزان بروز (موارد جدید) برای مردان پایدار است ولی برای زنان اندکی افزایش می‌یابد. خبر خوب این است که میزان مرگ و میر رو به کاهش است و این نشان می‌دهد که میزان بقای برخی سرطان‌ها در حال افزایش است.

من فقط آمار کانادا را در این جا ارائه داده‌ام، زیرا نباید بین همه کشورهای توسعه یافته تفاوت زیادی باشد. با این حال، اگر می‌خواهید اطلاعات بیشتری برای کشور دیگری داشته باشید، مطمئناً با انجام برخی تحقیقات در اینترنت، این آمار را پیدا خواهید کرد.

اکثر مردم امیدوارند که روزی علم راه حلی برای سرطان پیدا کند. چهل سال است که چندین عضو شبکه بهداشت و درمان به ما گفتند که طی چند سال آینده، راه حلی برای ارائه به ما خواهند داشت. افسوس که این طور نیست. اگرچه پیشرفت‌هایی دیده شده است، اما در ۴۰ سال گذشته تعداد موارد

سرطان به طور پیوسته افزایش یافته است. نکته تاسف آور هم این است که نوع و روش درمان معمول برای کسانی که نتایج مورد انتظار را به دست نیاوردند موجب شده تا چندین پیامد مضر در ادامه بقای آن‌ها به جود آید. به طور مثال سلول‌های سالم با از بین بردن قسمت‌های خاصی از بدن، هم‌زمان با سلول‌های سرطانی مورد حمله قرار می‌گیرند.

هنگام تحقیق از طریق اینترنت، متوجه شدم که عوارض جانبی داروهای تجویز شده، یکی از بزرگ‌ترین دلایل مرگ است. از طرفی می‌دانم که پیشرفت در زمینه داروسازی باعث شده امداد رسانی بیشتر شود. از طرف دیگر، هر یک از ما وظیفه داریم در عین این که نسبت به عواقب آن بسیار هوشیار هستیم باید از تمام عوارض جانبی دارویی که باید در طولانی مدت مصرف کنیم نیز مطلع شویم. چرا که عدم آگاهی از عوارض و ترس از آن بعضی اوقات می‌تواند آسیب بیشتری نسبت به خود بیماری داشته باشد.

به‌ترین کار این است که ضمن رعایت اصول بهداشتی و مصرف دقیق داروها شهود خود را دنبال کنید، اما در عین حال می‌بایست فراتر از دلایل بدنی را نیز جستجو کنید. در فصل‌های بعد خواهیم دید که چگونه ممکن است هر کدام از ما با درمان خود و از همه مهم‌تر جلوگیری از بروز سرطان به کاهش این میزان از مرگ و میر کمک نماییم.

همه این آمارها عمدتاً مبتنی بر بیماریهای جسمی است، همان‌طور که توسط پزشک عادی تشخیص داده شده و درمان می‌شوند. آن‌چه که من به خصوص می‌خواهم شما را به کشف آن، ترغیب کنم این است که چگونه به این بیماری نگاه کنید و در نظر بگیرید، یک وسیله یادگیری، ابزاری برای رشد است، که به شما کمک می‌کند تا از جنبه‌های شگفت‌انگیز در شما که می‌خواهید از طریق سرطان ظهور کند مطلع شوید. با این کار، می‌توانید به تغییر یا حتی بهبود آمار کمک کنید، حتی اگر آن‌ها تنها بازتاب موقت بخش کوچکی از جمعیت باشند، همان‌طور که در زمان مطالعه نشان داده شده است. بیش از سی سال، من این فرصت را داشتم که با کشف این موضوع که روش‌های تفکر افراد مانع از عشق ورزیدن به خود و در نتیجه دوست داشتن دیگران می‌شود، شاهد هزاران نفری باشم که خود را بدون قید و شرط بهبود

بخشیده‌اند. من در چند سال گذشته شواهد و مدارک کافی داشته‌ام تا اطمینان داشته باشم که دلیلی وجود دارد که بیش از یک دلیل جسمی در پشت همه بیماری‌ها وجود دارد، حتی مواردی که کشنده یا غیرقابل درمان تلقی می‌شوند. من نمی‌گویم که تمام افرادی که با آن‌ها ملاقات کرده‌ام بهبود پیدا کرده‌اند، اما حداقل آن‌ها از نظر روح سفر خوبی داشته‌اند، حتی اگر بدن آن‌ها دیگر قدرت نداشته باشد یا توانایی بازگشت به وضعیت طبیعی خود را نداشته باشد. باید بدانید که مدت‌ها قبل از شروع تدریس، من خودم سوالات زیر را مطرح می‌کردم:

- چرا یک فرد سالم که خوب غذا و نوشیدنی سالم می‌خورد، سیگار نمی‌کشد و ورزش می‌کند باز هم دچار سرطان می‌شود؟
- چرا شخصی که از سرطان می‌ترسد، وقتی شخص دیگری که همان ترس را دارد (مانند مادر من) آن را جذب نمی‌کند؟
- چرا برخی از افراد سیگاری سنگین هرگز مبتلا به سرطان نمی‌شوند هرچند که شواهدی وجود دارد مبنی بر این که دخانیات عامل اصلی سرطان ریه است؟
- چرا فردی که از سرطان کلیه رنج می‌برد بعد از سه ماه به خانه خود بازگشت (مانند عمه ام)، ولی چهل سال بعد از مشکل قلبی درگذشت؟
- چرا به نظر می‌رسد هنگامی که علوم پیشرفت زیادی می‌کنند، همیشه سرطان‌های بیشتری نیز وجود دارد؟

و شما، از خود چه سوالاتی می‌پرسید؟ احتمالاً مثل من ... و موارد دیگر. اگر تصمیم به خواندن این کتاب گرفتید، به این دلیل است که مطمئناً سوالاتی دارید که بدون جواب مانده‌اند، حتی اگر این لحظه‌ها ناخودآگاه هستند. اکنون خوش حال هستم که به تمام این سوالات پاسخ می‌دهم، مراقب هستم که با کمک این کتاب، آن‌ها را با شما در میان بگذارم، به جرات امیدوارم که آن‌ها به همان اندازه که به من کمک کرده‌اند، به شما نیز کمک کنند.



فصل دو

توضیحات علمی و

متافیزیکی سرطان

امید و درمان
سرطان

توضیحات علمی و متافیزیکی سرطان

قبل از برقراری ارتباط بین دو جنبه سرطان که در بالا ذکر شد، باید به طور خلاصه توضیح داد که چگونه به آن جا رسیدم. من قبل از تأسیس مدرسه خود از پیوند بدن و نحوه تفکر و زندگی آگاه شدم، هنگامی که مشکلات جسمی که چندین سال متحمل شدم، یکی پس از دیگری ناپدید شدند. این تنها پس از تغییر روش زندگی من به لطف آگاهی که توانسته‌ام از طریق رژیم غذایی خود تغییر دهم امکان پذیر شد.

در طی پانزده سال گذشته، من با آزادسازی خود از چندین مشکل از جمله درد شدید کمر، از طریق تجسم و تصویرسازی ذهنی، توان تفکر مثبت را پیدا کردم. با این حال، هر بار، این فقط یک درمان موقت بود، زیرا استفاده از تفکر مثبت تنها وسیله‌ای یک جانبه است. در نتیجه، من همیشه مجبور شدم از ابتدا شروع کنم. فهمیدم که چیزی بسیار عمیق تر از هر ناراحتی جسمی وجود دارد. این آغاز سفر معنوی من بود.

استفاده از جنبه جسمی و ایجاد ارتباط با جنبه روانشناختی، متافیزیک نامیده می‌شود. بنابراین کنجکاو شدم که ارتباطات متافیزیکی را با همه چیزهای جسمی پیدا کنم. برای این که بپذیریم که همیشه جنبه ای جسمی وجود دارد، باید از این ایده هم استقبال کرد که دنیای جسمی تنها بازتاب همه چیزهایی است که در سطح عاطفی و روحی اتفاق می‌افتد. مهم‌تر از همه، ما باید بپذیریم که این بیماری یا هر موقعیت ناخوشایندی که در زندگی ما رخ می‌دهد، می‌توان با نوک کوه یخی که ظاهر می‌شود، مقایسه کرد. این نکته در واقع چیزی بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر را پنهان می‌کند.



هر چه بیماری یا مشکل جدی تر تجربه شود، بیشتر نشان می‌دهد که قسمت پنهان کوه یخ چه میزان بزرگ است.

توانایی دیدن جنبه متافیزیکی، من را خیلی سریع به جنبه معنوی که در تمام پیام‌ها وجود دارد، رساند، یعنی کشف این که هرگونه ناراحتی نشانه فقدان عشق به خود است، مانع از این است که به نیازهای واقعی روح ما گوش فرا دهید.

در واقعیت، همه ما موجودات معنوی هستیم که دوست داریم از آن به عنوان یک توپ پر نور از تصویر تجسم کنیم و این نیز در مورد هر چیزی که زندگی می‌کند صادق است، اعم از مواد معدنی، گیاهی، حیوان یا انسانی. این نور با یک جسم ماده‌ای پوشانده شده است تا بتواند در این سیاره زندگی کند. اگر در سیاره دیگری فرود بیاییم، نمی‌توانیم زندگی را که متحرک آن است، ببینیم، زیرا این سیاره منحصر به فرد است. این باور که زمین تنها سیاره‌ای است که زندگی در آن وجود دارد، آرمان‌گرایانه و حتی غیرقابل تصور است. پوشش بدنی انسان از سه بخش تشکیل شده است: ذهنی، عاطفی و جسمی. بدن‌های عاطفی و روانی بیانگر جنبه روانی در زندگی ماست. با این واقعیت که بدن جسمی فقط بازتابی از آن چه در سطح روانی اتفاق می‌افتد است، می‌توان پیوندها را از جنبه جسمی و روانی انسان آسان‌تر درک کرد. بنابراین نور درونی شما نمایانگر جنبه معنوی شما بوده که من اغلب آن را خدای درونی می‌نامم. این بخشی از درون شماست که دقیقاً آن چه نیاز دارید را می‌داند، اما این را هم می‌داند که چرا به این سیاره بازگشتید، یعنی برنامه کلی روح شما در این زندگی.

بخش الهی درونی شما فقط به معنی کلمه و برای هر یک از ما سعادت را می‌خواهد. اگر ما به این عادت خوب توجه داشته باشیم که همیشه شهود خود را دنبال کنیم و به همین دلیل به صدای کمی که او استفاده می‌کند گوش دهیم، همه چیز در زندگی ما به خوبی پیش می‌رود.

پیروی از راه خدا به معنای این است که در قلب خود باشید، خود را دوست داشته باشید، به خودتان اجازه دهید تا همیشه همان چیزی باشید که هستید.

در طول قرن‌ها و قرن‌ها، ما متأسفانه خدای درونی خود را فراموش کرده‌ایم تا به این باور برسیم که ما این سه بخش را در بدن داریم. بنابراین آن‌ها فضای زیادی را به خود اختصاص دادند. در این طرح، سه بخش بدن باید همیشه در خدمت خدای باطنی ما باشند، اما این چیزی نیست که در واقع اتفاق می‌افتد. بدن ما به تدریج تبدیل به خدایان ما شده است که ما را کنترل می‌کنند. بدن ذهنی شما فردی است که به شما در فکر کردن، حفظ کردن و سازماندهی کمک می‌کند. بدن عاطفی شما فردی است که به شما امکان می‌دهد خواسته و احساسات داشته باشید. سرانجام، بدن جسمی شما همان است که به شما امکان می‌دهد تا عمل کنید.

به عنوان مثال از مرد جوانی می‌گویم که از عمق وجود خود، همیشه احساس نیاز به یک هنرمند بودن را احساس کرده است. او عاشق نقاشی است. این نیاز ابراز شده توسط خدای درونی او است. برای رفع این نیاز، او باید از ظرفیت‌های سه ویژگی بدن خود استفاده کند. برای این که مطمئن شود متمرکز بر آن چه می‌خواهد باشد، باید خود را در موقعیتی قرار دهد "گویی" همه شرایط کامل بوده و تصمیم او کسی را ناراحت نمی‌کند. از نظر ذهنی، او باید شروع به تجسم آن چه در مورد آن می‌خواهد انجام دهد، مطالعاتی که باید انجام دهد، مدت زمان، مقدار پولی که لازم است و غیره.

در طول برنامه ریزی خود، با ایده انجام پروژه در ارتباط با آن چه احساس می‌کند، در تماس خواهد بود. در صورت بروز تردید در حمله به او، به سرعت مجبور خواهد شد مجدداً با هدفی که برای خود تعیین کرده دوباره به هم پیوند بخورد. سپس او فقط باید اقدام کند.

خلاصه این که، زمان آن رسیده که او برای دستیابی به اهداف خود اقدام کند و این نوعی سعادت‌مندی است که با نزدیک شدن بیشتر، احساس موفقیت کند. هم‌چنین کاملاً امکان پذیر است که وی در حالی که تحصیلات خود را



به پایان می‌رساند، کار دیگری برای حمایت از خود بیابد. در این بین، او در عین حال که لحظه‌ای چشمش را از خواسته‌اش بر نمی‌دارد، با فکر کردن به این که یک روز به خواسته‌اش می‌رسد خود را خوشبخت می‌بینید.

افسوس، این چیزی نیست که در بیشتر موارد اتفاق می‌افتد. بیشتر محتمل است که این جوان توسط اقوام خود متقاعد شود که این کار خیلی واقع بینانه نیست، که هرگز موفق به ایجاد حرفه‌ای از آن نمی‌شود و به خصوص که بسیار محتمل است بتواند زندگی خوبی داشته باشد، آن‌ها سعی خواهند کرد که او را متقاعد کنند که کار کردن برای او عاقلانه تر خواهد بود، درست مانند پدرش که در تمام زندگی خود انجام داده است.

اگر سرانجام به خود اجازه دهد تحت تأثیر عزیزان خود قرار بگیرد، این نشانه‌ای است که از نظر ذهنی، او همان چیزهایی را که در آن‌ها وجود دارد دنبال می‌کند. در ادامه مطمئناً ترس بر او غلبه خواهد کرد و احتمالاً تصمیم می‌گیرد که توصیه‌های آن‌ها را دنبال کند. آن‌چه او نمی‌داند این است که هرگز از تصمیم خود خوش حال نخواهد شد، خود را طرد می‌کند و تا آخر عمر عصبانی می‌شود، حتی اگر از این امر غافل باشد، احساس تلخی، درماندگی، نارضایتی از خود، حتی نفرت که غیرقابل انکار می‌باشد، باعث ایجاد انواع بیماری‌ها از جمله سرطان می‌شود.

مفید بودن بیماری

بنابراین بیماری، فراخوانی از خدای درونی ما برای شناخت قدرت درونی ما است و درک می‌کنیم که نادیده گرفتن آن، نشانگر عدم عشق به خود است. در هر صورت، سعی خواهیم کرد آن شکاف را با انواع چیزها یا موادی که جزئی از دنیای جسمی ما هستند، پر کنیم.

اهمیت این بیماری با اضطرار پیام خدای درونی ما قابل مقایسه است. این فراخوانی به کمک روح ما است که کاملاً می‌داند که ما برنامه زندگی خود را طبق نیازهای خود انجام نمی‌دهیم.

هر بیماری یا مشکلی که در زندگی ما به وجود می‌آید، همیشه آخرین وسیله‌ای است که خدا از آن استفاده می‌کند تا توجه ما را به سمت یک طرز تفکر جلب کند، که به اندازه مساله مورد نظر ما را آزار می‌دهد. این بدان معناست که هشدارهای بسیاری برای ما ارسال شده است، اعم از روانی و جسمی، اما ما با یک گوش ناشنوا آن را شنیدیم.

گویی خدای ما که فقط زندگی فوق العاده‌ای را برای ما می‌خواهد، به ما می‌گوید: وقت آگاه شدن است. زمان آن است که شما شیوه زندگی خود را تغییر دهید. شما کارهای جدیدی را انجام می‌دهید. تصمیم‌گیری می‌کنید و این‌ها، هم اکنون شما را مستقیم به نقطه مقابل زندگی مورد نیاز و شایسته‌تان سوق می‌دهد.

بیماری همیشه نشانه آن است که این EGO ما است که زندگی ما را به جای قلب ما هدایت می‌کند.

نفس از انرژی ذهنی و عاطفی ایجاد می‌شود، یعنی از چندین خاطره پر شده از یک بار احساسی مبتنی بر ترس. این خاطرات با گذشت زمان چنان مهم شده‌اند که اکنون زندگی ما را اداره می‌کنند. این اعتقادات مضر نیز نامیده می‌شود، این‌ها ما را از آنچه قلب ما به آن احتیاج دارد فاصله می‌دهد. من با جزئیات بیشتر توضیح خواهم داد که نفس در فصل بعد به چه معنی است.

خدای درونی ما سعادت‌مندی ما را آن قدر می‌خواهد که همه چیزهایی را که برای بازگشت به نور لازم داریم، به ما جلب می‌کند، حتی اگر مناسب ما نباشد. کارل گوستاو یونگ، این روانکاو بزرگ که تحقیقات قابل توجهی در مورد هم‌زمانی انجام داده است، می‌گوید که ما بخشی از یک کل هستیم، به نام آگاهی جمعی. ما دائماً افراد و موقعیت‌هایی را به خود جذب می‌کنیم که باید نسبت بدان (ما) آگاه شویم که هنوز پذیرفتن آن‌ها سخت است.

من اغلب از کلمه کائنات برای نشان دادن این آگاهی جمعی استفاده می‌کنم. در حقیقت، هیچ‌گاه شانسی یا تصادفی نیست، بلکه جهانی است که در حال کار است. من هم‌چنین روش انیشتین را برای توصیف کلمه شانس



دوست دارم: شانس همان نامی است که وقتی خدا نمی‌خواهد ما او را بشناسیم، شانس می‌گوییم.

همانند مثال جوانی که قبلاً به آن اشاره شد برمی‌گردیم. روح جوان به طور شهودی به خانواده‌ای کشیده شد که عقیده او را داشتند. کسانی که به جوان نزدیک و او را تحت تأثیر قرار داده تا به نیاز وی به یک هنرمند پاسخ ندهند، مطمئناً این کار را نکردند چون او را دوست نداشتند. در واقعیت، آن خانواده توسط نفس و اعتقاداتشان هدایت می‌شدند. این جوان از طریق خدای درونی خود این تجربه را به دست آورد تا از ترس‌های خود آگاه شود، چرا که او را در زندگی راهنمایی کرده است. بنابراین فرصتی به دست آورد تا از برنامه زندگی خود آگاه و آن را کنترل نموده و خودش را دوست داشته باشد و نیازهای خود را برطرف نماید.

با این حال، اگر وی هم‌چنان بر خلاف نیاز واقعی خود عمل کند، در پایان به بیماری منجر خواهد شد، بیماری که دلیلش آسیب روانی است که در پی تصمیم‌گیری مبتنی بر ترس و نه عشق دچارش شده است.

درد و پیامدهای مضر یک بیماری همیشه در همان درجه‌ای است که درد تجربه می‌شود. این درد چنان چه به سمت نیازهایش تمایل نکند، ادامه خواهد داشت.

برخی از مردم به سرنوشت اعتقاد دارند و ادعا می‌کنند که اگر آن‌ها بر اثر سرطان یا چیز دیگر بمیرند، این سرنوشت است که این‌گونه می‌خواهد. برعکس چرا تصمیم نمی‌گیریم باور کنیم که ما خودمان در طول زندگی، با جذب همه چیزهایی که برای آگاهی لازم داریم، سرنوشت خود را می‌سازیم؟ بنابراین هرچه بیشتر آگاهی پیدا کنیم، فرصت ایجاد سرنوشت مورد نظر خود را خواهیم داشت.

برخی دیگر بر این باورند که بیماری‌ها ژنتیکی یا ارثی هستند. مدت‌هاست که پزشکان این اعتقاد را دارند، اما به تدریج فهمیدند که بسیاری از بیماری‌ها دیگر "ارثی" نیستند.

گروهی از محققان پس از مطالعه تعداد زیادی از کودکان فرزندخوانده، دریافتند که اگر یکی از والدین آنان این بیماری را داشته باشد، پنج برابرا احتمال ابتلا به سرطان در فرزندان خوانده‌ها بیشتر خواهد بود. این امر تأیید می‌کند که کودکان لزوماً سرطان را از جانب والدین خود به ارث نمی‌برند، بلکه تنها در صورتی که تصمیم به ادامه اعتقادات خاص برانگیخته شده توسط والدین بگیرند، می‌توانند همان بیماری را ایجاد کنند.

ویرایش DNA

از آن‌جا که دانشمندان در حال مطالعه DNA افراد هستند، مرتباً چیزهای جدیدی را کشف می‌کنند. به عنوان مثال، همین گروه، تحقیقاتی را در مورد دوقلوهای یکسان انجام دادند که با DNA یکسان متولد شده‌اند. محققان به این نتیجه رسیدند که دو قلوها حتی با ده سال فاصله از هم به بیماری‌های مختلف مبتلا شده‌اند. آن‌ها چاره‌ای نداشتند جز آن که تأیید کنند DNA بسته به رفتار و نگرش افراد به مرور زمان تغییر یافته است.

فیزیک کوانتومی نیز به همین نتیجه رسیده است که ثابت می‌کند آگاهی ما از جهان ما، الگوبرداری می‌کند. ما می‌توانیم DNA خود را با اهداف خود تغییر دهیم. در واقع، این بخش دیگری از ماست که به ما در تصمیم‌گیری‌های مختلف کمک می‌کند، که به نظر من عامل تعیین‌کننده در تغییر DNA است.

هم‌چنین در گذشته آموخته‌ام که اگر یک رفتار جدید (یا یک نگرش جدید) اتخاذ کنیم و حداقل به مدت سه ماه آن را تمرین کنیم، به دنبال آن، ارتباط جدیدی بین دو نورون در مغز ما به وجود می‌آید. در حقیقت، مغز می‌تواند تا چندین میلیارد نورون متصل به هم داشته باشد. این همان ارتباطات است که باعث می‌شود ما به روش معمول عمل کنیم و این نمایانگر اعتقادات ما بوده که باعث می‌شوند به طور منظم همان طور رفتار کنیم. به عنوان مثال، هنگامی که انتقاد دریافت می‌کنید اولین واکنش ما به صورت معمول، عصبانیت خواهد بود.

آیا ممکن است این ارتباط جدید هم‌زمان با تغییر در DNA ما ایجاد شود؟ نورمن کوزین، آمریکایی وقتی که فهمید سرطان وی پیشرفت کرده



است و تنها سه ماه برای زندگی وقت دارد. وقتی که از بیمارستان خارج شد، فیلم‌های خنده دار زیادی را اجاره و کتاب‌های کم‌دی خریداری کرد و فقط بازدید کننده‌هایی را می‌پذیرفت که او را بخنداندند. وی به سرعت فهمید که پس از پانزده دقیقه خندیدن، دو ساعت احساس درد نمی‌کند و بدون استفاده از دارو می‌تواند استراحت کند.

پس از گذشت چند ماه، وی تحت درمان قرار گرفت. با انجام این کار، شروع به نوشتن کتابی به نام "به سوی شفا" کرد، سپس در زمینه آموزش خندیدن تخصص پیدا کرد. به لطف او خنده درمانی شروع شد و اکنون در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. نورمن کوزین آمریکایی بود که بدون این که خود پزشک شود، به عنوان استاد پزشکی منصوب شد.

این مرد DNA خود را تغییر داد. این پاسخ یکی از سوالات من در فصل اول در مورد یکی از عمه‌هایم است که با تصمیم جدیدی خود را شفا داده است. شکل DNA ما بیان ژن‌های ماست و این‌ها، به دانش من، بیان آن چیزی هستند که از نظر جسمی، عاطفی و ذهنی به آن ایمان داریم.

به همین دلیل است که ما در این چمدان ژنتیکی که با تولد به آن می‌رسیم، گرفتار نیستیم.

روح شما به همان خانواده و با همان عقاید و همان مواردی که برای مقابله با آن‌ها جلب شده می‌شود و توضیح می‌دهد که چرا در پزشکی و روانشناسی می‌گوییم که اگر والدینی سرطانی، به علل افسرده‌گی خودکشی کرده باشند شما هم تصور می‌کنید همان را جذب می‌کنید...

با این گفته موافقم، اما تنها اگر کودک در نگرش خود چیزی را تغییر ندهد، اگر هیچ کاری برای تحقق برنامه زندگی خود انجام ندهد، یعنی وادان و متوقف کردن اعتقاداتش (هم‌چون عشق به خودش و دیگران) و رفتن به سمت باورهایی که او را از بین می‌برند. به همین دلیل گفته می‌شود که هر نسل باید از نسل قبلی فراتر رود. ما در این جا در مورد یک غلبه جسمی صحبت نمی‌کنیم بلکه در مورد غلبه از نظر روح و ظرفیت عشق است.

بنابراین DNA شما، استاد شما نیست.

به طور خلاصه، متافیزیک به شما کمک می‌کند تا بین آنچه که درون یا خارج جسم شما اتفاق می‌افتد ارتباط برقرار کند. این همان چیزی است که در پشت جنبه علمی مخفی شده است.

وقتی تعریف یا توضیحات مفصل را در این حوزه می‌خوانید که مثلاً سرطان چیست، در مورد افراد مبتلا به آن چیزهای زیادی می‌گویند. در این جا تفسیر متافیزیکی که من از آن ساخته‌ام، براساس توضیحات علمی است:

متافیزیک	دانش علمی
سلول سرطانی بخشی از نفس ما است که ما را به اندازه کافی مقصر می‌داند که به ما حمله کند.	سرطان با سلولی در بدن ما شروع می‌شود که به ما حمله می‌کند.
ما به خودمان حمله می‌کنیم. این شخص دیگری نیست که به ما حمله کند.	سرطان از خارج به وجود نمی‌آید، مثلاً هم‌چون ابتلا به باکتری‌ها.
اعتقاد مضر، پیروی از قوانین الهی عشق نیست. این به طور کامل فرد را مورد هجوم قرار می‌دهد و این، در تمام زمینه‌های زندگی او اتفاق می‌افتد.	سلول دیگر عملکرد طبیعی خود یعنی رمزگذاری DNA را دنبال نمی‌کند. دائماً در حال ازدیاد است، فضای بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد و همه چیز را در مسیر خود از بین می‌برد.
این بخش از ما به دنبال بازگشت است، غافل از این که این ویرانگر است نه برای ساختن چیز جدیدی. او آرزوی بازسازی دارد، دوباره شروع به گرفتن فضای بیشتر می‌کند.	سلول سرطانی منقبض می‌شود، گویی می‌خواهد اولین سلول تشکیل شده توسط تخمدان مادر و اسپرم پدر باشد که برای تشکیل یک موجودیت کامل باید تقسیم و تکثیر شود.



<p>با پیروی از قلب خود می‌توانیم شهودی بدانیم چه موقع به حد خود رسیده‌ایم. بخشی از ما که رنج می‌برد به فراتر از حد رنج خود رسیده است و به همین دلیل، کنترل خود را از دست داده است. این فضای بسیار زیادی را در زندگی ما به خود اختصاص داده است.</p>	<p>یک سلول بالغ معمولی محدودیت هایش را می‌داند. سلول سرطانی محدودیت هایش را نمی‌شناسد.</p>
<p>اگر بار اول نمی‌خواستیم پیام را بفهمیم، به دلیل مقاومت نفس ما، دومی به شکلی مهم‌تر باز می‌گردد، زیرا می‌خواهد دوباره زندگی ما را به دست آورد.</p>	<p>هنگامی که سرطان حضور یابد، گفته می‌شود که سلول‌ها مقاومت ایجاد کرده و سرطان نیز قوی‌تر می‌شود، مانند باکتری‌هایی که مقاومت در برابر آنتی‌بیوتیک‌ها دارند که باید دائماً قدرتمندترینش را بسازیم که در مورد داروها و مسکن‌ها بیشتر است.</p>
<p>اندام تیموس نقش مهمی در محافظت در برابر خود ایمنی دارد و هم‌چنین ارگانی است که مستقیماً به چاکرای قلب وصل می‌شود (ارگانی که بیانگر عشق به خود است) و نشان می‌دهد که سیستم ایمنی بدن برای انجام وظایف خود بسیار ضعیف است، نشانه آن است که فرد از عدم عشق به خود بسیار ضعیف می‌شود و نفرت نسبت به خود بیشتر است.</p>	<p>هم‌چنین گفته می‌شود که هر فرد چندین بار در زندگی خود سلول‌های سرطانی (سلول که می‌خواهد خیلی زیاد شود، یک سلول تحریف شده) تولید می‌کند و سیستم ایمنی بدن (در سلامتی خوب) آن‌ها را فوراً تشخیص می‌دهد و آن‌ها را از بین می‌برد. در مورد سرطان سلول‌های مضر قوی‌تر از سیستم ایمنی بدن هستند.</p>

<p>در متافیزیک، التهاب نشانه عصبانیت است. هرچه خشم بیشتر شود، احتمال ابتلا به سرطان بیشتر است. آدرنالین هورمونی است که به سیستم اعصاب ما منتقل می‌شود تا به ما در مقابله با ترس کمک کند. بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که هرچه فرد بیشتر ترس داشته باشد، سلول‌های سرطانی او سریع‌تر رشد می‌کنند و این موضوع نشان دهنده این است چرا برخی از سرطان‌ها وپروسی هستند؟</p>	<p>هم‌چنین مشخص شده است که آدرنالین، سلول‌های سرطانی را تغذیه می‌کند و از این طریق رشد سریع تری ایجاد می‌کند.</p>
---	---

هم‌چنین می‌خواهم برخی تحقیقات جالب درباره سیستم ایمنی بدن را با شما در میان بگذارم. سال‌ها پیش در مورد این تحقیق شنیدم که در دانشگاه آمریکایی انجام شده و متخصص در پدیده‌های ماوراء الطبیعه هستند. رهبران این تحقیق از گروهی دانشجو استفاده کردند، سیستم ایمنی بدن یک‌دیگر را بررسی و سپس آن‌ها را به تماشای دو فیلم دعوت کردند.

پس از تماشای اولین فیلم خشن، مروری بر سیستم ایمنی بدن آن‌ها نشان داد که در اکثر موارد بسیار ضعیف بوده است. فیلم دوم مربوط به مادر ترزا بود که با جذامیان صحبت می‌کرد، آن‌ها را در آغوش می‌گرفت تا به آن‌ها تسلی دهد و به آن‌ها عشق ببخشد. به این نوع فیلم عادت نداشتند، به نظر می‌رسید چند نفر از دانشجویان ناراحت به نظر می‌رسند، اما با این وجود مجبور بودند فیلم را تا آخر تماشا کنند. پزشکان پس از بررسی دوم از سیستم ایمنی بدن، دریافتند که قدرت هر یک از سیستم‌های آن‌ها در مقایسه با امتحان اول افزایش یافته است.

بنابراین آن‌ها به این نتیجه رسیدند که عشق و آرامش سیستم ایمنی بدن را تقویت می‌کند و به آن کمک می‌کند تا آن‌چه را که در اولویت است باید



انجام داد، در حالی که خشونت، نفرت و عصبانیت آن را تضعیف می‌کند و باعث می‌شود مقاومت ما کمتر شود. به هر چیزی که می‌تواند به ما حمله کند فرصت می‌دهد.

چندین توضیحات و اطلاعات دیگر در جدول در فصل‌های بعد به موارد فوق اضافه می‌شود.

برای مدت زمان طولانی، پیوندی بین سرطان و احساسات سرکوب شده برقرار شده است. شخصاً، اولین بار درباره آن در دهه ۱۹۷۰ شنیدم، وقتی در کارگاه‌های رشد شخصی در مدارس آمریکایی شرکت کردم. سرطان را بیماری عواطف نامیده‌اند.

در اوایل قرن گذشته، روانپزشکان متعددی، از زیگموند فروید و پس از او شاگردش ویلهلم ریچ و همچنین کارل گوستاو یونگ، شروع به کار کردند و این مساله رابط بین مشکلات سلامتی و جنبه روانی افراد قرار دادند. کارل گوستاو یونگ گفت: آن چه که ما نمی‌خواهیم در ما شناخته شود، در بدن ما آشکار می‌شود. حتی بقراط، پدر پزشکی، آن پزشک بزرگ یونانی که ۱۶۰۰ سال پیش وجود داشته، گفت این حال و هوای صفراوی سیاه - مالیخولی و غم است - که در پشت سرطان پنهان شده است. وی چهار حالت مختلف را مورد بررسی قرار داد و گفت که با پیوند بین خلق و خوی فرد و بیماری‌های مختلفی که می‌تواند ایجاد کند موافق است.

در اکثر کشورها، بیشتر پزشکان درباره این موضوع نوشتند. از جمله پزشک بسیار معروف، کارل سیمونتون پیشگام این نظریه عالی بود و من شما را به خواندن کتاب‌های او برای گسترش افق دیدتان ترغیب می‌کنم.

همیشه خوش حال می‌شویم که یک شرکت کننده جدید به ما بگوید که این دکتر بود که به او پیشنهاد داد که برای آموزش بهتر معنای بیماری خود، به کارگاه‌های آموزشی در مدرسه ما بیاید. در تمام کشورهایی که تدریس می‌کنیم یک هفته نمی‌گذرد و این اتفاق می‌افتد. من همه این پزشکان را پزشکان واقعی بدن و روح می‌دانم.

وقتی مشتری به ما گفت که دیگر به طب سنتی اعتماد ندارند و از مراجعه به پزشک امتناع می‌ورزند، ما اکیداً پیشنهاد می‌کنیم که یک پزشک بازتر پیدا